

جلسه 013

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابی القاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

«الفصل الرابع مقومات الشخص الاعتباری»، بزرگان علم حقوق و قانون برای تحقق یک شخص اعتباری مقوماتی را ذکر کردند که اگر این مقومات نباشد شخص اعتباری تحقق پیدا نمی‌کند. حالا این مقوماتی که بیان شده است را این‌ها را یکی یکی مورد بررسی قرار می‌دهیم که ببینیم آیا می‌توان موافقت کرد یا نه؟

مقوم اول فرمودند باید یک مصلحت مشروعه‌ای برای اعتبار آن شخص اعتباری وجود داشته باشد که اگر مصلحت مشروعه نبود ولو تخیل کرده باشند معتبرین ولی بان و انکشف بعداً که نه اشتباه کردند، مصلحت اصلاً نداشته یا نه مفسده هم حتی داشته. مقتضای این مقوم این است که پس آن شخص اعتباری وجود پیدا نکرده و تخیل بوده. گفتند شرط تحقق شخص اعتباری وجود مصلحت است آن هم نه مطلق المصلحة، مصلحتی که مشروع باشد و الا فرض کنید که در مورد خمر قرآن فرموده یک منافی دارد ولی مضارش بیشتر از آن است. حالا در این جا می‌گوییم مصلحت مشروعه باید باشد یعنی مصلحتی باشد که شرع یا عقلاء آن را قبول دارند. این بر این منظور اگر آمدند اعتبار کردند خب اشکالی ندارد، این یعنی این مقوم حاصل است، اگر بقیه‌ی مقومات هم حاصل بود آن وقت شخص اعتباریه وجود پیدا می‌کند. در مقابل این نظر که بعضی بزرگان حقوق فرمودند سه نظریه‌ی دیگر هم قابل طرح است، یکی همین نظر است، نظر دوم این است که نه اصلاً این شرط نیست، وجود مصلحت مشروعه شرط تحقق نیست، حالا اگر مثلاً یک عده‌ای آمدند برای سامان دادن به امور مخدرات، هروئین و تریاک و امثال ذلک یک شرکتی درست کردند، یک سازمانی درست کردند، خب این جا نه تنها مصلحت ندارد مفسده هم دارد. اما آیا این جا این شخص اعتباری تحقق پیدا نمی‌کند؟ مال پیدا نمی‌کند؟ اموال پیدا نمی‌کند؟ یا نه عقلاء می‌گویند چرا این پیدا شد این اموال هم مال او

هست دولت می آید می گوید که همه را من مصادره می کنم، می گویند آقا این مال مردم است، می گوید نه این شخصیت اعتباری مال حقوقی است که مفسده دارد. نمی آیند بگویند که اصلاً شخص اعتباری ای نبوده و این اموال مال همان صاحبان اصلی اش است باید برویم بدهیم به آنها، می گویند نه آقا مال همین شخص اعتباری است این هم اموال او هست ما مصادره می کنیم. اگر بگوییم آقا مال مردم است می گویند نه مال این شخصیت اعتباری است که اینها آمدند درست کردند، این هم یک نظریه ی دومی است در مقابل آن که مثلاً احتیاج ندارد به چنین چیزی.

نظریه ی سوم این است که تارۀ عدم مشروعیت برای یک هدف، یک غرض، یک امر گاهی به حدی واضح است که همه ی افراد همه ی عقلاء قبول دارند این مشروع نیست این درست نیست این مفسده دارد. گاهی نه این چنین نیست یک عده از عقلاء می گویند مصلحت دارد یک عده ی دیگر هم مخالف هستند می گویند مصلحت ندارد و مفسده دارد. در قسم اول که همگان معترف هستند به این که این مصلحت ندارد و مفسده دارد این تحقق پیدا نمی کند شخص، مثل این که یک عده بیابند یک سازمانی را تشکیل بدهند برای این که انسانها را بکشند، این همه قبول دارند که همین جور آدمها را بکشند؟ نه مجرمین را نه فلان، نه آدمها را می خواهیم بکشیم، این بله، این درست است، این جا می گوئیم آن شخصیت حقوقی اصلاً پا نمی گیرد محقق نمی شود. اما آمدند یک شخصیت حقوقی را دارند اعتبار می کنند برای انتخابات، خیلی از عقلاء می گویند این کار درست است، یک عده هم می گویند نه آقا انتخابات یعنی چی؟ قبول ندارند. این جا ولو اختلاف هست، یک عده می گویند مشروع است و درست است یک عده می گویند نه، اما چون امری نیست که همگان بر عدم صحت و بطلان و مفسده داشتنش باشند این جا نه، عند العقلاء این سازمان درست می شود ولو آن مستشکلین هم اشکال داشته باشند اما خود آنها هم می پذیرند. مثل چی؟ مثل موارد انتخاباتی که مثلاً مردم اکثریت فرض کنید اکثریت حالا شرکت کنندگان آمدند رئیس جمهور انتخاب کردند، این جا آن کسی هم که رأی نداده و او را حتی صالح نمی دانسته آن هم بعد از این که مردم رأی دادند می گوید که چی؟ او هم قبول می کند می گوید بالاخره الان رئیس جمهور مملکت همین آقا است و چیزهایی که باید رئیس جمهور امضاء کند تا او

تنفیذ نکند درست نمی‌شود فلان می‌گوید بله؛ ولو من قبول نداشتم ولی الان که دیگر، این جا هم همین‌طور، می‌گوید من قبل ندارم که این سازمان باید تشکیل می‌شد این مفسده دارد اما این درک ماها است، اما یک عده‌ای از عقلاء و بسیاری از عقلاء می‌گویند نه مصلحت دارد. حالا که این چنینی است آن‌ها اگر آمدند چنین چیزی را اعتبار کردند ما قبول داریم. پس سه نظریه در مقام وجود دارد. حالا این را بخوانیم تا ببینیم چی می‌شود. بله آقا؟

س:

ج: آره آره، این عقلائی‌اش را داریم حساب می‌کنیم اما شرع معترف به این هست یا نه این توی بحث‌های بعدی است، این از نظر چیز عقلائی و علمای حقوق و قانون است.

«الفصل الرابع: مقومات الشخص الاعتباری؛ سنین فی هذا الفصل الامور التي لا يوجد الشخص الا بوجودها» اموری که «لا يوجد» یعنی شخص اعتباری، مگر به وجود آن امور. «و يعبر عن هذه الامور احيانا بعناصر الشخص الاعتباری». که آدرس هم دادند توی المدخل الی نظریة الالتزام العام در آن جا این اموری که گفته می‌شود مقوم شخص اعتباری است و اگر نباشد شخص اعتباری تحقق پیدا نمی‌کند گفتند ما نامش را می‌گذاریم «عناصر الشخص الاعتباری» عناصر یعنی مقومات، یعنی اجزاء و چیزهایی که با او شخص اعتباری قوام می‌پذیرد. «سنذكر هذه العناصر و سنبحث فی ذیل كل عنصر منها» از این عناصر «عن صحه تقوم الشخص الاعتباری بها». ذیل هر کدام از این‌ها بحث می‌کنیم که آیا این تقوم شخص اعتباری به او که آقایان ادعا کردند، عده‌ای از حقوقیین ادعا کردند تمام است یا تمام نیست؟ «و اهم مقومات الشخص الاعتباری کما یلی» همانند اموری است که بعد از این واقع می‌شود.

«المقوم الاول: وجود مصلحة مشروعة» مصلحت باشد آن مصلحت هم مشروع باشد. حالا مشروع عقلائی باشد یا مشروع شرعی باشد یا هر دو. «المقوم الاول هو وجود مصلحة محددة» یک مصلحت مشخصی که حدود و ثغورش معلوم است و مشروع هم هست. «فی سیاق توضیح هذا المقوم» در سیاق یعنی در آن عباراتی که می‌خواهند این‌ها را توضیح بدهند، تحلیل کنند، واضح کنند، در سیاق عباراتی که توضیح داده

می‌شود این مقوم «يقال» گفته می‌شود «ان وجود مصالح اجتماعیه مشترکه و مختلفه عن المصالح الفرديه، کان هو السبب وراء الظهور الضروري لنظرية الشخص الاعتباری.» گفتند که وجود داشتن یک مصالح اجتماعیه ای که مشترک است بین افراد انسان زندگی‌کننده در یک اجتماع و این مصالح اجتماعیه ای که مختلف است و جداست از مصالح فردی و شخصی. این مصالح اجتماعیه مشترک بین الکل که همگان به او احتیاج دارند مثل چی مثلاً؟ مثل بهداشت، مصلحت بهداشت این است که همگان به آن احتیاج دارند، اختصاص به، یا امنیت همه به آن احتیاج دارند یا طریق همواری که ترافیک نداشته باشد، کمتر داشته باشد، رفت و آمدها قفل نشود فلان این‌ها همه به آن احتیاج دارند، این‌ها می‌شود مصالح مشترکه و امثال این‌ها. داشتن بیمارستان‌ها و جاهایی که درمان بکند افراد را، مصالح مشترکه است. صندوق‌هایی که بتواند برای افراد قرض بدهد به آن‌ها کمک کند این‌ها مصالح مشترکه است همه به این‌ها احتیاج دارند، این‌ها می‌شود مصالح مشترک. مصالح فردیه این است که این آقا مثلاً حالا دارد سرفه می‌کند می‌گوییم باید فلان دوا را بخورد، این مصلحت خودش است یا مثلاً الان خسته است برود تفریح مثلاً بکند این مال شخص است. این مصالح اجتماعیه مشترک این سببی است که قرار دارد پشت سر آن ظهور ضروری نظریه‌ی شخص اعتباری که قبلاً اول کتاب گفتیم یک اموری باعث شده که عقلای عالم بروند به طرف اعتبار شخص اعتباری. این مصالح اجتماعیه این را هل داده اصحاب نظر را در عالم و آن‌ها سبب شده و این‌ها سبب‌هایی است که پشت سر آن ظهور و پدیده‌ی ضروری است که برای نظریه‌ی شخص اعتباری در بین علماء پیدا شدند. «و هی» حالا این مصالح مشترکه، هی برمی‌گردد ضمیرش به مسائل اجتماعیه‌ی مشترکه «مصالح اجتماعیه» این‌ها یک مصالحی است، این مصالح اجتماعیه که پشتوانه و سبب و عامل است برای اعتبار شخصیت‌های حقوقی و اعتباری است. این مصالح اجتماعیه به‌جوری است که «لا یمکن اندماجها بالمصالح الفرديه» این مصالح را نمی‌شود مخلوط کرد با آن مصالح فردی، این‌ها مشترک است همگانی است، مصالح فردی مال این آقا هست مال آن آقا نیست، این‌ها را نمی‌شود با هم مخلوط کرد و یک حکم برایش داشت. «و لا یمکن لأشخاص طبیعین بفردهم ایجادهما و القیام بها و تحمل مسؤولیتها» این مصالح اجتماعیه ممکن نیست برای اشخاص

طبیعی یعنی انسان‌ها متعارف بمفردهم یعنی به تنهایی ایجاد آن مصالح و قیام به آن مصالح و تحمل مسئولیت و پذیرش مسئولیت آن امور. این‌ها از عهده‌ی اشخاص خارج است؛ یعنی نوعاً البته، قبلاً هم گفتیم در آن‌جا، این‌که می‌گوییم افراد نمی‌تواند یعنی نوعاً افراد نمی‌توانند. حالا یک جایی ممکن است بله، که حالا بعد توضیحش را هم بیشتر خواهیم داد. «و فی الحقیقه» پس یک سلسله امور این‌چنینی است که این‌ها از عهده‌ی افراد بر نمی‌آید که، مثلاً می‌خواهند یک بزرگراه بکشند، این میلیاردها تومان خرج دارد این، کدام فرد هست که میلیاردها تومان داشته باشد، اگر هم تازه داشته باشد حالا این برگشت این سرمایه خیلی طول می‌کشد، حالا مثلاً بگویند حالا هر ماشینی می‌خواهد این‌جا رد بشود این قدر باید بدهد به عنوان عوارض یا هر چیز دیگر، خیلی طول می‌کشد، کی حاضر است که سرمایه‌اش را این قدر معطل بکند؟ این‌ها از عهده‌ی اشخاص بر نمی‌آید اولاً ندارند اگر هم داشته باشند چیز عقلانی برای‌شان ندارند که این قدر سرمایه‌ی خودشان را معطل بکنند. فلذاست که آمدند دنبال شخص اعتباری، گفتند ما یک شخص اعتباری درست می‌کنیم شرکت مثلاً فلان، اموالی برای او هست، این شرکت که مردم داعی دارند، به فرد داعی ندارند پول بدهند می‌گویند شاید بخورد، بالا بکشد برود، ولی یک شرکتی که حساب کتاب دارد قانون دارد اساسنامه دارد فلان دارد این‌ها بله، برای آن شرکت راه‌هایی را که بتوانند تمویل کند او را و ثروت برای او ایجاد بکند انجام می‌دهد بعد او به آن ثروتی که پیدا می‌کند این کارهای عظیم را می‌تواند انجام بدهد. بعضی وقت‌ها هم کشوری نیست جهانی است، مثل مثلاً فرض کنید این چیزهایی که برای فضا هست کشورهای متعددی روی هم رفته یک سازمانی تشکیل می‌دهند هی آن‌ها تمویل می‌کنند که مثلاً می‌خواهند مثلاً فرض کنید که یک سفینه‌ای را چیزی را می‌فرستند به ما یا به کرات دیگر و هکذا.

«و فی الحقیقه فان الشخص الطبيعي فحسب یمكنه القيام بأعباء المصالح الفردية» درحقیقت اگر ما بخواهیم منصفانه قضاوت کنیم مطالب را به حقیقت بشناسیم این است که شخص طبیعی تنها ممکن است برای او قیام به اعباء، یعنی کارها و سنگینی‌ها و مشکلاتی که برای مصالح فردیه است در حالی که «بینما» درحالی که «یمكن للشخص الاعتباريين العامين القيام بمسئولية المصالح المشتركة الناشئة عن الحاجات الاجتماعية»

آن‌ها توانایی این را دارند که به مصالح عامه و همگانی اقدام می‌کنند. بعد این‌جا حالا می‌فرماید، حالا این مال چی شد؟ «یمكن للشخص الاعتباری» این کار را بکنند «و الحكم نفسه» این حکمی که ما برای این اشخاص اعتباری گفتیم همین حکمش پس نسبت به اشخاص اعتباری خاصه هم هست. ما اشخاص اعتباری دو قسم داریم، اشخاص اعتباری حکومتی که حکومت‌ها تشکیل می‌دهند، یک اشخاص اعتباری داریم که نه چند نفر آدم با هم جمع می‌شوند نه حکومت هستند نه چیز هستند هیچی، خودشان با هم یک صندوقی را مثلاً می‌خواهند تشکیل بدهند. می‌فرمایند که این اشخاص اعتباری خاص که یک چند نفر آمدند خودشان جمع شدند و یک چیزی را تشکیل دادند یک شرکت کوچکی را تشکیل دادند مثلاً، یک سازمانی را تشکیل دادند، این‌ها درست است که هدف‌شان این است که گاهی این مصالح فردی خودشان را در ضوئ این سازمان ببرند اما گاهی به غیر مستقیم همین‌ها مصالح اجتماعی را هم تأمین می‌کنند، آن‌ها برای خودشان این کار را کردند. مثلاً فرض می‌کنیم یک کسی آمده رفته در بیابان قم، صحرای قم یک کارخانه‌ای زده یک چیزی زده از قم تا آن‌جا جاده‌ی اسفالت‌های هم درست کرده که ماشین‌هایی که می‌روند رفت و آمد می‌کنند، بار می‌خواهند آن‌جا ببرند، بار می‌خواهند برگردانند، آن فرآورده‌های آن‌جا را می‌خواهند منتقل کنند، حالا این درست است نظرش فرد بوده اما تمام این روستاهایی هم که توی این مسیر قرار می‌گیرند از این جاده می‌توانند استفاده کنند. علاوه بر این وقتی که این جاده شد این زمین‌هایی که این طرف‌ها و آن طرف‌ها هست گران می‌شود باز مردم هم استفاده می‌کنند، باز بازار درست می‌شود چون وقتی جاده هست مردم برای خرید و چیز و فرآورده‌های این ده، این روستا، می‌بینند راه که هست بروند فرآورده‌های آن‌ها را بخرند، محصولات باغی‌شان را بخرند، محصولات کشاورزی‌شان را بخرند. پس آن اشخاص اعتباری هم که به واسطه‌ی اشخاص خاصی تشکیل می‌شود درست است داعی و هدف اولی حوائج شخصی خودشان است، اما این حوائج شخصی زمینه برای این‌که آن منافع مشترکه و مصالح مشترکه هم در کنار او تأمین بشود گاهی پیدا می‌شود.

«و الحكم نفسه فی الاشخاص الاعتباریة الخاصة» همین حکمی که ما راجع به اشخاص اعتباری عام و همگانی و کلی گفتیم این عام در مقابل آن خاصه است که در بعد گفته شده «کالشركات المتولیه لتحقیق

المصالح المشتركة لمجموعة خاصة» مثل شرکت‌هایی که متولی و متصدی محقق ساختن مصالح مشترکه برای همه نه که عامه بشود برای یک مجموعه‌ی خاصی، ده نفر پانزده نفر این‌ها که با هم جمع شدند «ذلک» این ذلک «لانه من المسلم» این مشارالیه ذلک آن فحسبای است که در آن بالا بود، این‌که گفتیم شخص طبیعی فقط می‌تواند قیام بکند به مصالح فردیه و به مصالح اجتماعیه در آن مهم، عامه نمی‌تواند، می‌فرماید آن به خاطر این است که «لانه من المسلم ان اجراء بعض الخطط و البرامج الاقتصادية یفتقر الی مجموعات تتمتع بقدرات و رؤوس اموال کبيرة» زیرا از مطالب مسلم هست که اجراء بعض نقشه‌ها، خطط جمع خطه هست خطه به معنای نقشه و خط‌مشی و امثال ذلک. اجراء بعض خطط یعنی نقشه‌ها و برنامه‌های اقتصادی این‌ها نیازمند است به یک مجموعه‌هایی که بهره‌مند باشد به قدرات، به یک توانایی‌ها و رؤوس اموال کبيرة و ثروت‌های بزرگ «و هذه حالة» این قدرات و این ثروت‌های کبیر و بزرگ «خارجة عن حدود قدرات الفرد لوحده». فرد به تنهایی چنین چیزهایی ندارد، فلذا گفتیم فحسب آن کار را می‌تواند بکند. «علی هذا فان القدرات و رؤوس الاموال لهذه المجموعات فی اطار المصلحة الخاصة لها و بطريقة غیر مباشرة، تقع فی خدمة المصالح الاجتماعية العامة» حالا این شخص اعتباری‌هایی که خاصه هست، عامه نیست خاصه است برای یک عده‌ی خاصی، این‌ها این توانایی‌ها و این اموالی که برای این مجموعه‌ها وجود دارد و در دایره‌ی مصلحت خاص برای آن مجموعه هست اما «و بطريقة غیر مباشرة» همین لطریق غیر مباشر و غیر مستقیم «تقع فی خدمة المصالح الاجتماعية العامة» که مثال زدیم دیگر، این جاده را که می‌کشد روستاهای اطراف هم از آن استفاده می‌کنند. این می‌خواهد خودش بهره‌مند بشود اما خیلی وقت‌ها در کنار بهره‌مند شدن آن‌ها این فوائد هم حاصل می‌شود. می‌فرماید «تقع فی خدمة المصالح الاجتماعية العامة و تفرض دفع بعض الحاجات الاجتماعية» و لازم دارد این به خدمت شما عرض شود که این قدرات و رؤوس اموال برای این مجموعه و این شخص اعتباری که خاص به این مجموعه است این لازم دارد دفع بعض حاجات اجتماعیه را. یعنی مستلزم دفع بعض حاجات اجتماعی هم هست. خب «الامر الذی یدفع باتجاه زیادة الثروة العامة» این الامر درحقیقت صفت برای این فرض است، این فرض این لابدیتی که این ایجاد می‌کند همین شخصیت‌های

اعتباری خاص، این امری است که دفع می‌کند حاجات مردم را همراه، این باء باء التصاق است، همراه با متوجه کردن زیادی ثروت عامه برای مردم. درست است برای اشخاص خاص بود ولی همین که برای اشخاص خاص بود موجب چی می‌شود؟ موجب می‌شود که حاجات مردم را برطرف کند در یک مواردی که این حاجات مردم را برطرف کردن باز همراه با چی هست؟ با این که ثروت عامه‌ای را هم برای مردم ایجاد می‌کند در اثر این که شرایط او را فراهم می‌کند تسهیل می‌کند و امثال ذلک. خب این حرف بزرگان حقوق و قانون که مثلاً زدند. حالا می‌فرماید «فی سیاق تقییم هذه المقوم» وقتی می‌خواهیم که ارزش‌گذاری کنیم این مقوم را، که آیا این مقومی که آقایان بیان کردند که باید مصلحت مشروعه داشته باشد درست است درست نیست ینبغی القول سزاوار است که این سخن را بگوییم «انه من الضروری انه یکون هناک غرض لظهور الشخص الاعتباری» بله این را قبول داریم که برای ظهور پیدا کردن و وجود پیدا کردن شخص اعتباری یک غرضی لازم است، عقلاء عاقل هستند همین جور گتره و گزاف که نمی‌آیند، یک غرضی باید باشد، این را قبول داریم که غرض باید باشد، اما «لکن الکلام یقع فی تعلق المشروعیة بالغرض» اما این غرض باید مشروع باشد که گفته غرض مشروع مصلحت مشروع است «و فی هذه المجال یمکن عرض ثلاث نظریات» که آیا باید مشروع باشد یا نباشد؟

«الأولی: النظریة السابقة و هی انّ مشروعیة الغرض احد المقومات» که نتیجه‌اش گفتیم چی می‌شود اگر این شرط باشد؟ این است که اگر غرض مشروع واقعاً در کار نبود، واقعاً نبود ولو این‌ها اشتباه کردند خیال کردند غرض مشروع است ولی این شخص حقیقی تحقق پیدا می‌کند چون این مقوم واقعی‌اش است.

«الثانیة: لا حاجة الی ان یکون الغرض مصلحة مشروعة لکی یوجد الشخص الاعتباری لذلک فان الشخص الاعتباری یوجد بالرغم من ان الغرض لیس فیہ مصلحة بل یلزم منه الفساد» آقا فساد هم از آن ناشی بشود اشکال ندارد «کما فیحالة شركة لتجارة المخدرات» مخدرات نه، برای خانم‌ها نه، مخدرات این چیزهایی که تخدیرکننده است، «غایة الامر ان نشاطات هذا الشخص لا یمضیها العقلاء و لا تعترف بها الدولة» شخص اعتباریه درست می‌شود، نهایت امر چی هست؟ نهایت امر این است که فعالیت‌های این شخص اعتباری عقلاء

درس خارج فقه معاصر حضرت استاد شب زنده دار دام ظلّه

موضوع: الشخص الاعتباری تاریخ 1401/07/18

امضاء نمی‌کنند، می‌گویند بی‌خود، دولت اعتراف نمی‌کند به او، اما این امر، اما این‌که این شخص اعتباری درست نشد امر آخر، آن درست شده فلذا می‌گویند این املاک هم ما او است مصادره می‌کنند. املاک کی را مصادره کردی؟ می‌گویند همین شرکتی که مخدرات درست کردند. پس شخص اعتباری را اعتراف به آن می‌کنند عقلاء، می‌گویند هست، املاک هم مال او است فلذا مصادره می‌کنیم اما کارهایش را امضاء نمی‌کنند و اعتراف نمی‌کنند.

خب دیگر چون بقیه‌اش را هم دیگر خارجش را گفتیم اما چون احترام اذان و وقت نماز است و صلی الله

علی محمد و آله الطاهیرین

پایان